



سفر نامه حاجی میرزا محمدخان وزیر

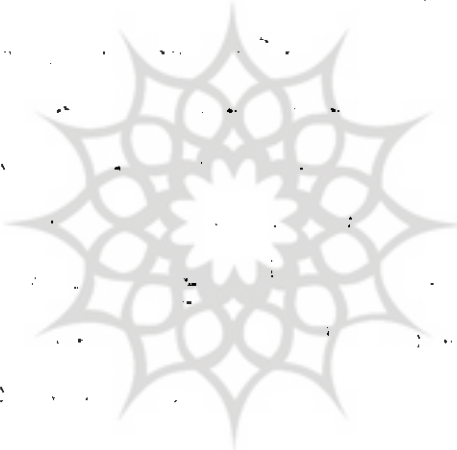
فرزند آصف الدوله الهیارخان قاجار

(۸)

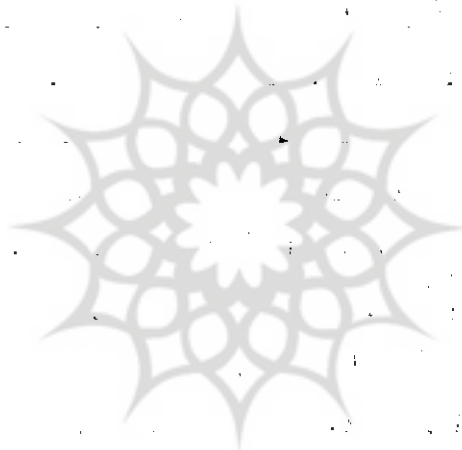
صبح شنبه هشتم بعد از نماز چای خورده سوار شده راندم چون اینجاراه تازه درست کرده بودند و کفه بود بقول درشکه چیها راه خام بود بجهت سستی در کنار جاده می رفتیم در بین راه نادر میرزا از درشکه پیاده شد به گاری رفت جعبه گز را آورده یکی یکدانه خوردیم بجز بیچاره بی اشتها محمدعلیخان که گز خود را دولا کرده یکدانه را به اندازه نصف گز کرده خورد و بر گزدست من حمله کرد و نصف گز مرا گرفت و خورد که دولنگه یک خروار بشود سردماغ آمده می خواهد کابلی وهراتی بخواند و من او را مشق می دهم اما از فراق گز حالت حرف زدن ندارم ناچار او را واداشتم که دست بازی کند از لیج گز پشت دستیهای معتبر جاتانه به او زدم خلاصه رسیدیم به دهی که اسطوخ (استخر) قشنگی داشت پیاده شده من مشغول انقبیه و آفتابان مشغول غلبان کشیدن شدیم این ده را یل دگرمانی می گویند یعنی آسیای بادی و از املاک امیر است از آنجا گذشتیم آمدیم جعفرآباد جهت نهار پیاده شده اطاقی تحصیل نموده قدری قبل از نهار خوابیدیم تا نهار حاضر کردند در بین نهار خوردن میرزا مهدیخان نام با چند نفر جلو دار و تدارک از جانب امیر شجاع الدوله آمده بودند جهت هماننداری ما - بعد از نهار او را خواسته معلوم شد شب پیش دریکی از دهات که منزلگاه

* آقای حسینعلی باستانی راد از پژوهندگان صاحب نظر.

بوده است منتظر ما بوده و تدارکی دیده صبح که ما از آنجا رد شده ایم مطلع شده از عقب آمد و رسید و اصرار و گریه وزاری کرد که امشب را در این ده بمانیم که پذیرائی کند تا امیر ازو مؤاخذة نماید و من اصرار در رفتن کردم آخر الامر کاغذی نوشتم بجناب شجاع الدوله و زحمات و اصرار را بخرج دادیم و وعده ورود داده جلوداری برداشت و به تاخت جلو رفت ما خود بعد از نماز و صرف چای سوار شده می رفتیم میرزا مهدیخان متصل ما را به حرف می گرفت که آهسته برویم تا استقبالی برسد ما هم بر خیال او مطلع شده بودیم محض اینکه زود برسیم عجله می کردیم گاهی دهات را نشان می داد و تفصیل آنشب کشته شدن نادر را بیان می کرد و گاهی تخت نادر را نشان می داد و دریای درشکه اسب می تاخت و نم به دهان او خشکیده و نفسش به شماره افتاد حتی اینکه یک دفعه بعجز ما را پیاده میکرد که آب بخورید و انفیة بکشید خود می خواست پاپروس بکشد یک قوطی کبریت در بغلش بود و همه جا عقب کبریت گشت بعد از اینکه قوطی جست تمام قوطی را آتش زد و آخر پاپروس را نتوانست بسوزاند باری باز سوار شده می رفتیم - از ما مأیوس شد نزد مشهدی رضا درشکه چی رفته التماس می کرد که آهسته برو باری قریب به یک ساعت بغروب مانده میرا خورس کار با جمعی نوکرها و درشکه مخصوص استقبال کردند و ما از شر مهدیخان آسوده شدیم و او از شر زبان - از درشکه گرایه پیاده شده و در درشکه سرکار آقا نشسته صحبت کنان آمدیم نزدیک دروازه فراشها با نایب خودشان و دو فانوس جلو آمدند نزدیک دیوانخانه که رسیدیم تمام نوکرهای سرکار باتفاق مستوفی و منشی باشی و فراشباشی و ایشیک آقاسی باشی استقبال کردند از آنها احوال پرسسی کرده و وارد دیوانخانه شدیم نزدیک به عمارت خود سرکار با عمده خلوت خود روی حیاط آمده چند قدمی جلو آمده محافجه و معانقه کرده مرا در بغل کشیدند و در آغوش گرفتند نهایت مهربانی و محبت را نموده دست مرا گرفته رفتیم تالار اما تالار در نهایت خوش وضعی تمام میز و صندلی و چراغهای بسیار آویخته و روی میز نهاده آئینهها در دیوارها نصب کرده و آویخته یکطرف در شاه نشین شیرینی چیده حکم به چای و غلیان شد آوردند صرف نموده از آنجا برخاسته ما را بردند بالاخانه اینجاهم بالاخانه ایست که روی باغ پست عمارت و کوه و بیابان است و اسباب میل نیز بهمان وضع و هوا هم در نهایت خوبی و اعتدال بود در اینجا هم چای و غلیان می آوردند آقایان صرف می کردند من انفیة می کشیدم اتصالا سرکار دست مرا گرفته و مرا می بوئیدند و می بوسیدند و از مهربانیهای خان صاحب اختیار طاب الله ثراه که نسبت به ایشان درده بودند درس جوانی ایشان برسبیل تواتر مذاکره می نمودند تا نزدیک به شام که باز دست مرا گرفته در بالاخانه دیگر که رو به دیوانخانه است بردند و شام آورده سفره در نهایت



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ملاقات کنند گفتم من همه جاجویای ایشان بوده ام و سرافراز میفرمایند تشریف فرما شدند قدری در خدمت ایشان نشسته صحبت نموده چای و غلیان صرف شد و داع کرده سوار شدیم از اینجا عملجات راه شوسه مشغول بودند بکار کردن همه جا تا یک فرسخ به دربادام مانده آمدیم سر راه حاج ابوالقاسم ملک برادر حاجی امین آنجا خیمه و خرکاهی سرپا کرده بود یک سرتیپ با پانصد نفر سرباز و یک مهندس فرنگی و یکی ایرانی و تقریباً سیصد چهارصد عمه هم بودند و مشغول ساختن راه میباشند آنجا پیاده شده نهار خورده قدری تمدد اعصاب کرده چای خورده چهار بغروب مانده سوار شدیم از اینجا راه خیلی صععب و سخت است تماماً کوهستان است و کتلهای خیلی صععب المسلك آمدیم تا دربادام در آنجا پیاده شده آب خنك خورده دوغ صرف شد يك برج خیلی مرتفعی در بالای کوه بود يك گلوله مارتین انداختم نشان رازده از آنجا سوار شده بتعجیل راندم سرازیر و سر بالا در کوهها و تپهها و سبزهها و چمنهای خیلی باصفا و هوای خیلی خوب نزدیک عصر قریب یکساعت بغروب مانده نادر میرزا جلو بود چندشکار بالای کوه دید خبر داد پیاده شده چند تیر انداختم ولی گوشت آنها نصیب مانده بود نخورد و نخوردیم خلاصه رفتیم تا غروب گذشته رسیدیم به شمشال که عبارتست از دهی از کردها بسیار کثیف و پراز کیک لهذا رفتیم در سر يك چشمه آب منزل کردیم يك بره داشتیم پس از نماز يك بز قرمه بسیار خوبی من خود پختم پلو و خورش هم پخته بودند ولی همان بز قرمه خورده شد اما چه نویسم از کیک که آنشب چه بر سر ما آورد دانه دانه حرکت میکردند کله کله حرکت میکردند همه نمره داشت از جوجه امساله تا یائسه عهد کیکوس باری امشب را بهر خاری (خواری) و زاری بود بسر بردیم .

صبح چهارشنبه دوازدهم از خواب برخاسته هوا قدری سرد بود آتش کردیم دور آتش گرم شده مشغول به گرفتن کیکها شدیم از چفیة من بیست دانه گرفتیم و دیگر سایر لباسها معین است چه خواهد شد پس از صرف شیرچای سوار شدیم دو فرسخ که آمدیم رسیدیم به باج گیران ایران خواب بر ما غلبه کرد از نخوابیدن شب پیاده شده قدری خوابیدیم آسوده شده روانه شدیم رسیدیم به باج گیران روسها قدری از آنجا گذشته رسیدیم به اول شسه حدروس ولی تا کسی نبیند نمیداند راه شسه کدام است از سر کوههای بلند که پائین میآید یا به عکس انسان نمیفهمد که سرازیر و سر بالا می رود تمام در زمین مسطح سیر میکند و حیوان ابداء خسته نمی شود قریب ظهر آمدیم سر چشمه ئی که او به قزاقهای ترکمان که از جانب روسیه مستحفظ راه بودند رسیدیم پیاده شده تفنگهای برزنگه ترکمانها را تماشا کردیم که به چه تمیزی نگهداشته اند دو فشنگ از قزاق گرفته و دو گلوله با تفنگ او انداختم بسیار خوب زد فوراً ترکمان گرفت و او را با اسباب بدون

آب پاك كرد و چرب كرد و آويخت بعلاوه تفنگ مراهم گرفت پاك كرد بلى تربيت همچو
ميكنند كه وحشى كشي ف مانوس و ظريف ميشود -- باري نهار خورده جلو داري جلو فرستاده
كاغذ عاليجاه حاج ابوالقاسم رئيس پستخانه و بجهت ميرزا عبدالكريم به عشق آباد فرستاديم
و خود قدرى خوابيده برخاسته نماز كرده چاي خورده سوار شديم و رانديم تا از كتلهها بيرون
رفته به زمين هموار رسيديم ولى نه آنقدر خسته بوديم كه به تعريف درست آيد ... درين بين
عاليجاه ميرزا عبدالكريم از عشق آباد استقبال كرد بايك درشكه چنان رسيد كه گوئى به
مرده جان آيد درشكه رانشته رانديم و شكر كرديم و آدمها از عقب ميآمدند يكساعت
بغروب مانده وارد شهر عشق آباد شديم و منزل در كاروانسراي حاج محمد تقى ميلانى كه
خود در مشهد است و در عشق آباد ساخته گرفته بودند اول ورود در حجره حاج محمد باقر
ترك كه جوانى است از رفا وارد شده تا آدمها رسيدند چاي و غلطان آورده پذيرائي كردند
و صبح از شمعخال حركت ميكرديم بسكه از گرمى عشق آباد صحبت كرده بودند حواس من
پريشان بود از بركت امام عليه السلام از همان صبح ابرى در هوا پيدا شد و در راه كار
بجائى رسيد كه محتاج به بالا پوش شديم و همه ايام توقف مادر عشق آباد بهمين هوا بود و
در نهايت خوبى و صفا با جوهر و بى پشه - و چون پنجشنبه و جمعه ماشين بسمت اوزون ادا
نمى آمد يعنى ماشيني كه با پراخود ايران متصل شود - اما شهر عشق آباد، چه عشق آباد!
الهي خانه عشق و محبت سرنگون گردد . چه نويسم از وضع بناها و خيابانها و بازارها كه
درين هشت سال اين شهر جديد چه قدر ترقى كرده و آباد شده - شب پنجشنبه نماز خوانده
رفتيم تماشاى بازارها تا ساعت پنج و شش متصل درشكهها بود كه بهر طرف تردد ميكرد
فرنگيها و مسلمانها نشسته گردش ميكردند نمونه از فرنگستان بود يك سمت بازار ازدو
طرف ارمنى و فرنگى است و يكطرف تمام مسلمان . دكان ها تمام فرنگى سازى مملو از
اسباب و امتعه و اقمشه و اغذيه ولى غالب به درد خودشان مى خورد و به كار مانمى آمد و
باب ايران كم بود پس از گردش آمده مسماي آلوجه و مرغ و چلو پخته بودند خورديم و
خوابيديم .